

تحلیل و نقد مبانی معرفت‌شناختی فوتوریسم

مهدی عاطفی^۱

محمد شکری^۲

چکیده

فوتوریسم یکی از مهمترین جنبش‌های هنری اوایل قرن بیستم در ایتالیا است که ریشه در فلسفه دارد و بر سیاست اثرگذار می‌شود. هدف از این مقاله شناخت، تحلیل و نقد مبانی معرفت‌شناختی جنبش فوتوریسم است. اندیشه‌ی آنچه بیشترین تاثیر را بر فوتوریسم داشت. نگرش آری‌گویانه‌ی آنچه به زندگی از طریق ارجی که او بر ارزش‌های رویکرد دیونوسوسی می‌نهد و نقد وی از اخلاق فضیلت محور بر اساس نظریه اراده معطوف به قدرت، وفق استنباط فوتوریست‌ها مطالعه و بررسی شده است. در نتیجه پژوهش مشخص می‌شود که برخی از مفاهیم کلیدی فلسفه‌ی آنچه مورد تفسیر و تعبیر خاصی قرار گرفته‌اند و به گونه‌ای خوانش شده‌اند که نظام حکومتی فاشیسم و سیستم‌های حکومتی اقتدارگرای مشابه را توجیه کنند. هنر فوتوریسم در جهت تهییج توده‌ها و ستایش جنگ پیش رفت و یکی از عوامل ایجاد جنگ، خشونت و اعمال استبداد شد و مهر تاییدی بود بر حکومت فاشیسم.

کلید واژه‌ها: آنچه، فوتوریسم، فاشیسم، دیونوسوس، اراده معطوف به قدرت

farhang.atofi@gmail.com

mohammadshokry44@gmail.com

۱- دانشجوی دکتری رشته فلسفه هنر، دانشگاه آزاد اسلامی تهران شمال.

۲- استادیار رشته فلسفه دانشگاه آزاد تهران شمال (نویسنده مسئول).

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۱/۲۰ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۴/۴

مقدمه و طرح مساله

فوتوریسم یکی از مهمترین جنبش‌های هنری اوایل قرن بیستم است. فوتوریسم در لغت به معنای آینده‌گرایی است. Future به معنی آینده است و با پسوند اسم ساز ism به معنی آینده‌گرایی است. فیلیپو توماسو مارینتی^۱ (۱۸۷۶ - ۱۹۴۴) نویسنده‌ی جهان‌وطن که برای نشریات فرانسوی و ایتالیایی می‌نوشت در ۱۹۰۹ با انتشار «بیانیه فوتوریسم» در یک روزنامه‌ی پارسی به نام فیگارو، جنبش فوتوریسم (آینده‌گرایی) را پایه‌گذاری کرد. آینده‌گرایی مارینتی نمونه‌ی بارزی از جنبش‌های هنری و اجتماعی است که در فاصله‌ی بین دو جنگ جهانی سر بر کشیدند. مارینتی، آرمان‌گرا، نوگرا و پر شور خواهان هنری است که بتواند جهان را با باز شناسی امکانات نوین جامعه صنعتی توده‌ای از نو بسازد. این نه دیدگاهی صرفاً هنری است و نه با الزامات آن آغاز می‌شود. مارینتی خواستار درگیر شدن ایتالیا در جنگ جهانی اول بود و بعداً به یکی از حامیان پر شور بنیتو موسولینی تبدیل شد و استدلال می‌کرد که فاشیسم بیانی از فوتوریسم (آینده‌گرایی) است. مارینتی هم نظیر موسولینی، جنگ را تشدید و تقویت قهرمانانه‌ی زندگی می‌دانست.

هر نوع اندیشه دگرگون‌کننده و انقلابی از طرف فوتوریستها مورد ستایش واقع می‌شد. فوتوریستها به دنبال تغییر وضع موجود بودند و می‌خواستند همواره رو به سوی آینده داشته باشند. در بیانیه ابتدایی فوتوریسم این مطالب عنوان شده بود: «من و دوستانم تمام شب را زیر چراغ‌های آویزان با گنبد‌های مليله کاری بیدار مانده بودیم... غروری عظیم درون ما می‌جوشید... گفتم: «برویم! دوستان. برپا! برویم! سر انجام اسطوره‌ها و آرمان‌های عرفانی شکست خوردند... باید دروازه‌های زندگی را به لرزه در آوریم و پیچ و مهره‌هایش را امتحان کنیم. برویم! آنجا روی زمین را نگاه کنید، نخستین طلوع است! هیچ چیز با شکوه خنجر سرخ خورشید که ملال هزار ساله‌ی ما را از هم می‌شکافد برابری نمی‌کند!... «بیاید صدف خوفناک خرد را بشکنیم و خود را مانند میوه‌ای مغرور و رسیده به دهان فراخ و در هم پیچیده‌ی باد پرتاب کنیم! بیاید خود را یک سره به ناشناخته تسلیم کنیم، نه از سر در ماندگی بلکه از آن رو که چاه‌های عمیق پوچی را از نو صیقل دهیم!...» همچنین مارینتی بیان می‌کند: «ما بر آنیم تا عشق به خطر، خوی قدرت و بی‌پروایی را بسراییم. شجاعت، جسارت و عصیان عناصر اصلی شعر ما خواهند بود. از این پس جز در نزاع زیبایی وجود ندارد. ما جنگ_تنها راه تندرستی جهان_ نظامی‌گری، میهن پرستی و تحقیر زنان را ستایش می‌کنیم. ما انبوه توده‌های به وجد آمده از کار، لذت و شورش را خواهیم سرود...» (کهن، ۱۳۸۲، ۱۹۰-۱۸۷).

فوتوریسم ریشه در فلسفه داشت. فیلسوفان آلمانی همچون هگل، نیچه و فیلسوف فرانسوی هانری برگسون تاثیر مهمی در شکل‌گیری مبانی فلسفی فوتوریسم داشتند. هگل معتقد بود که تاریخ سیری دیالکتیکی و رو به

تحلیل و نقد مبانی معرفت‌شناختی فوتوریسم ۱۷۹

سوی تحول و آینده دارد و آگاهی همواره رو به رشد است. «انسان تنها موجودی است که قدرت تحقق خود را دارد، قدرتی که بتواند در همهی فرایندهای شدن یک شناسای خود تعیین‌کننده باشد» (مارکوزه، ۱۳۹۲، ۲۷). از طرفی هگل نگاه ویژه‌ای به مساله دولت داشت او دولت را سایه خدا بر زمین می‌داند. انسانهای جامعه باید در برابر اوامر دولت مطیع باشند (بیزر، ۱۳۹۳، ۳۷۹). که فوتوریست‌ها و به تبع آن فاشیست‌ها، استنباط خودشان را از آن داشتند؛ هگل معتقد است که تاریخ تنها با خرد سر و کار دارد و دولت تحقق همان خرد است (همان، ۲۳). نیچه اثرگذارترین و مهمترین فیلسوفی است که فوتوریست‌ها از عقاید او متأثر شدند، «رد پای نیچه در جای جای بیانیه‌های فوتوریستی به وضوح دیده می‌شود» (ابراهیم، ۱۳۷۴، ۱۸۴). اعتقاد نیچه به از بین بردن ضعف و ناتوانی است. باید ضعیفان از بین بروند تا شرایط برای سر بر آوردن ابرمرد فراهم شود، و هدف ابرمرد بنیانگذاری جامعه نوین و ارزش‌های جدید است (همانجا). نیچه نیز بر سیالیت و دگرگونی عالم باور داشت و نگاهش همواره به آینده و پیشرفت بود. از نظر نیچه باید بر ارزشهای موجود شورید و ارزشهایی نوین جایگزین کرد. اخلاق باید دگرگون شود و به فرا سوی نیک و بد رفت. موتور محرک این تحولات اراده معطوف به قدرت است که نیچه آن را اصلی متافیزیکی می‌داند؛ اراده‌ای دگرگون‌کننده و برانداز و ویران‌کننده که در ذات خودش رو به پیشرفت و تکامل دارد. این عقیده بیشتر از هر چیزی برای توجیه جنگ و خشونت مورد استفاده قرار می‌گرفت. فوتوریست‌ها نیز تحت تاثیر این تفکر قرار گرفتند و قدرت و خشونت و جنگ را ستایش می‌کردند به دنبال دگرگون کردن ارزشها و سنت‌ها بودند و از همه مهمتر رو به سوی آینده داشتند. هانری برگسون نیز از طرفی بر جنبش فوتوریسم اثرگذار بود. تاکید برگسون این است که جهان زنده است و این نیروی زندگانی، از همه نیروهای مادی برتر و بالاتر است و بالندگی و شور برخاسته از آن، سازنده هرگونه واقعی است که ما در جهان مشاهده می‌کنیم. بر این اساس از دیدگاه برگسون، علاوه بر ماده‌ای که شکل مکان یافته است، این شور زندگانی است که جنبش، جریان، گذر مدام و به عبارتی دیگر گذرندگی زمان را می‌سازد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۷، ۲۲۷). همچنین نظرات برگسون در باب زمان و استمرار مطلق مورد توجه فوتوریست‌ها واقع شد. برگسون در مورد زمان و استمرار می‌گوید که زمان تصور ریاضی شده‌ی استمرار است: استمرار محض که وقتی می‌توانیم در پرتو آگاهی زندگی ذهنی خودمان به طریق شهودی یا بی‌واسطه بدان واقف شویم که به اصطلاح به عمق آن راه بیابیم؛ و آن مجموعه‌ای از تغییرات کیفی است که در یکدیگر حل می‌شوند و به یکدیگر نفوذ می‌کنند، چندان که مانند قطعه‌ای موسیقی هر جزء معرف کل می‌شود. و نه در واقعیت بلکه فقط از طریق انتزاع فکری واحدی مجزاست. استمرار محض تداوم حرکت است (کاپلستون، ۱۳۹۲، ۲۲۰). فوتوریسم در نهایت مورد توجه قدرت سیاسی وقت ایتالیا واقع شد. فوتوریست‌ها به دنبال تحول و پیشرفت بودند، عقاید ملی‌گرایانه افراطی داشتند، ایدئولوژی توسعه‌طلبی و جنگ و خشونت

داشتند از این رو شعارها و دستاوردهای جنبش فوتوریسم به شدت مورد پسند فاشیست‌ها قرار گرفت و فوتوریسم هنر رسمی حزب حاکم وقت، یعنی فاشیسم شد. فاشیسم یک نظریه سیاسی است و گونه ای حکومت خودکامه ملی گراست که در سالهای ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۵ در ایتالیا و به دست بنیتو موسولینی^۱ رهبری می شد. فاشیسم سه رکن اساسی دارد: حزب سیاسی واحد، ناسیونالیسم افراطی و نژادپرستانه و دولت بسیار مقتدر و متمرکز فاشیسم مجموعه‌ای است از ایدئولوژی‌ها و کنش‌ها که می‌خواهد وفاداری به ملت را، با تعریفی انحصاری از ملت بر پایه‌ی مفاهیم زیستی، فرهنگی، و/یا تاریخی، بالاتر از وفاداری به هر چیز دیگری بنشانند، و یک جامعه‌ی ملی بسیج یافته بیافریند (پاسمور، ۱۳۸۸، ۳۲). جوانی جنتیله^۲ فیلسوف فاشیسم بود و طراح اصلی دکترین فاشیسم به همراه موسولینی بود، او با نوشتن آثارش در توضیح و توجیه فعالیت فاشیست‌ها نقش ایفا می‌کرد. مارکوزه به عنوان مترجم آثار هگل و نیچه به زبان ایتالیایی سهم مهمی در معرفی این فیلسوفان به جامعه ایتالیایی داشت و سپس خود او تفسیر آثار آنان را مبتنی بر فاشیسم انجام داد. او در مقاله خود با عنوان پایه فلسفی فاشیسم از دولت و فرد به عنوان «اجزای جدایی ناپذیر سنتزی ضروری» یاد کرد. موضوع را در این قاعده بیان کرد: همه چیز برای دولت؛ هیچ چیز بیرون از دولت. تعهدات سیاسی یک فرد باید مطلق و کاملاً فراگیر باشد» (هی وود، ۱۳۸۶، ۳۸۷).

در این مقاله اهمیت جنبش فوتوریسم به لحاظ تأثرات معرفت‌شناسی با تأکید بر فلسفه نیچه مورد تحلیل و نقد قرار می‌گیرد. هرچند نیچه در تاریخ فلسفه مواضع ضد معرفت‌شناسانه اتخاذ می‌کند و خود را ضد فیلسوف می‌داند، اما برخی از نظریات او مستقیماً در حوزه معرفت‌شناختی قرار می‌گیرند؛ مانند اراده معطوف به قدرت، بازگشت جاودانی همان و منظرگرایی^۳ و برخی نیز به گونه‌ای مورد خوانش‌های معرفت‌شناسانه واقع می‌شوند؛ همچون نظریه هنر نیچه، نقد اخلاق و ارزشها، نیهیلیسم و ... این پژوهش بر آن است تا از این منظر، جنبه‌های معرفت‌شناختی فلسفه نیچه در جنبش فوتوریسم تحلیل و نقد شوند.

دیونوسوس آپولون: تفسیر فوتوریستی مبتنی بر آری‌گویی و القای حس هیجان

یکی از مهمترین آثار نیچه زایش تراژدی است، که اولین اثر مهم نیچه نیز هست. زایش تراژدی اثری بسیار متفاوت از سایر کتاب‌ها و مقالات فلسفی است چرا که بر اساس تراژدی یونان نوشته شده است و به نقد مفاهیم فلسفی، هنری، سیاسی و به طور کلی نقد فرهنگ می‌پردازد. شاید در ابتدا به نظر برسد که زایش تراژدی اثری است که تنها به هنر می‌پردازد اما مفاهیم بسیار عمیقی را در بر دارد که بیشتر حوزه‌های سیاسی-فرهنگی و

1- Benito Mussolini

2- Giovanni Gentile

3- perspectivism

تحلیل و تئرمبانی معرفت‌شناختی قوتوریسم ۱۸۱

اجتماعی قرن بیستم را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. دو مفهوم آپولون و دیونوسوس در زایش تراژدی مورد بررسی قرار می‌گیرند مورد اهمیت واقع می‌شوند (Spinks, 2003, 20).

از نظر نیچه هنر درام یونانی از دو سرچشمه اصلی نشأت می‌گیرد از سوی آپولون هست که ویژگی‌هایی همچون آرامش، تعادل، نظم و تناسب دارد و نمود آن را می‌توان در مجسمه‌سازی و معماری یونانی مشاهده کرد. از طرف دیگر دیونوسوس هست با ویژگی‌هایی همچون سرمستی و شورآفرینی که در مراسم و جشن‌ها و پایکوبی‌های جمعی نمود می‌یابد و بیشتر از همه چیز در موسیقی نمایان می‌شود. آپولون نماینده الهی است شخصیت خوش‌لغابی که جدا از توده مردم قرار می‌گیرد (ibid).

حقیقت دیونوسوسی از دید نیچه از این حکایت دارد که یونانیان تنها یک ملت سرخوش و شادمان نبودند بلکه نگاهی عمیق و برداشتی شگرف از زندگی داشتند. آنها درک عمیقی از واقعیات و دردهای زندگی داشتند. دیونوسوس نماینده نوعی انرژی پریشان و خلسه‌آور است که انسجام هر گونه ساختاری را تهدید می‌کند. (ibid). در زایش تراژدی سلنوس این گونه حکمت خود را در اختیار شاه میداس قرار داد: «بهترین چیز برای شما (آدمیان) یکسره بیرون از دست‌رسان قرار دارد؛ زاده نشدن، نبودن، هیچ بودن. اما پس از این بهترین چیز برای شما این است: هرچه زودتر مردن» (استرن، ۱۳۷۳، ۶۶).

اما یونانیان با وجود آگاه شدن از این حقیقت، سرخورده نشدند و اندوهگین نشدند، بلکه زندگی را همانگونه که بود پذیرفتند و بدان آری گفتند، آنها آغوش خود را برای زندگی باز گذاشتند و با شور و انرژی و با همراهی هنر، سرمستانه زندگی را پذیرا بودند. «هنر در این لحظه‌ی اوج خطر همچون جادوگری نجات بخش با نیروی شفا دهنده‌ی خود پا پیش گذاشت، این اندیشه‌های تاریک و بیزاری آفرین آدمی را به زیستن توانا می‌سازد.» چنانکه نیچه گفت آنچه مرا از پای در نیاورد قوی‌ترم می‌سازد. نیچه در بررسی خود از یونانیان دو گونه هنر را باز می‌شناسد و تفکیک می‌کند، یکی «هنر آپولونی» و به طور ویژه شعر حماسی هومر را آپولونی می‌داند. رویکرد دیگر هنر دیونوسوسی است و در این باب تراژدی‌های آیسوخولوس^۱ را معرفی می‌کند.

یک نوع مواجهه هنر آپولونی است، نیچه هنر آپولونی را رویکردی دینی می‌داند، در هنر آپولونی طبیعت به شیوه‌ای با کمال و متعادل، بر پایه مدلی با وقار و فاخر بازنمایانده می‌شود و والاترین نماینده آن، حماسه هومر است. از نظر نیچه هومر با خلق دنیای المپ نشینان تلاش داشت که یونانیان را از هراس مواجهه تراژیک با زندگی نجات دهد و مفری برای آنها در نظر بگیرد و زندگی غم‌بار و تراژیک را در حجاب حماسه‌های پر رنگ و لعاب بپوشاند. این رویاها هستند که در وهم آفرینی صورت زیبا را به ما می‌-

نمایانند (Nietzsche, 1993, 15). هومر در حماسه‌ی خود آرمانی ضد انسانی ندارد، حتی خدایان چهره‌های انسانی دارند. آنها از جنس خود انسانها هستند، انسان-خدا هستند. هنرمند آپولونی در تلاش است که «واقعیت این جهان» را دگرگون کند و توهمی زیبا و دید فریب‌پدید بیاورد. از این‌رو از نظر نیچه هنر آپولونی چندان از حقیقت نمی‌گوید بلکه از توهم سخن می‌راند و نمی‌تواند حاوی ژرف‌ترین ادراکات از حقیقت و فهم جوهر چیزها باشد. در واقع هنر آپولونی بازنمایی واقعیت نیست بلکه وارونه جلوه دادن واقعیت است. و نهایتاً نمایش «وهم» را باز می‌نمایاند (Spinks, 21).

همچنین از نظر نیچه در هنر آپولونی زیبایی ظاهری بر احساس درونی هنر برتری دارد و از این‌رو نمی‌توان درونی‌ترین احساسات را در این هنر بازنمایاند و مخاطب نیز در دریافت خود فریبده‌ی صورت‌های زیبا می‌شود؛ تفاوت آشیل با هنر در همین است، یکی تجربه و احساس می‌کند و دیگری صرفاً روایت می‌کند، هنرمند با شخصیت مخلوق خود هم‌تجربه نمی‌شود، صرفاً توهم احساسات قهرمان داستان را بیان می‌کند، از این‌رو در هنر آپولونی یگانگی و وحدت احساسی بین مخاطب و هنرمند ایجاد نمی‌شود. بنابراین از نظر نیچه هنر آپولونی اثرگذاری ژرف بر مخاطب نخواهد داشت، نهایتاً مخاطب دقیقی با این هنر ارتباط موثر دارد و پس از چندی نیز اثر آن از بین می‌رود. پس یونانیان با نوعی هنر سطحی مواجه می‌شوند و نقد نیچه این است که یونانیان این گونه مواجهه سطحی را از هنر برداشت کردند و آن را حفظ کردند و دچار سطحی‌گرایی شدند و نیچه آنها را مردمان «سطحی‌گرا از سر ژرفا» می‌نامید. این خصیصه‌ی هنر هومر بود. انسان هومر در برابر رنج و سختی بی‌سپر است و نگهبانی ندارد و صرفاً مرگ را پذیرفته است.

اینگونه انسان از مسئولیت خود می‌گریزد و در برابر هستی سر فرود می‌آورد اراده‌ی آزادی وجود ندارد این وحشت از مرگ جاودانگی انسان را از بین می‌برد در حالیکه راز بزرگ این است؛ انسان می‌تواند سبک‌بال و رها فارغ از هرگونه رنج و دغدغه به تمامیت زندگی آری بگوید و در سرخوشی و شور دیونوسوسی لبریز باشد. نیچه به یونانیان پیشاسقراطی باز می‌گردد و معتقد است که آنها از طریق اسرار دیونوسوسی، خواست زندگی پربار و پر مستی و شورشان را محقق ساخته بودند و به زندگی، فراتر از مرگ و رنج و اندوه می‌نگریستند و آنها به آینده‌ای نوید می‌دادند که سرشارتر و کاملتر باز می‌گردد. هرچند همین هنر هست که زندگی را قابل تحمل می‌کند و آن را «واجد ارزش زیستن می‌کند» (Nietzsche, 16).

نیچه برای پاسخ دادن به مرگ در زایش تراژدی اینگونه مسأله را بیان می‌کند؛ رویکرد دیونوسوسی به معنای یگانه شدن با چیزی است که آن را «یگانگی اولین» (نخستین یکتایی) می‌داند، و در آثار متأخر آن را به چیزی همچون تمامیت جهان (کمال هستی) تعبیر می‌کند. هر دو تعبیر به نوعی ریشه در از میان رفتن فردیت و گم شدن در چیزی ماورای فردانیت است، نیچه در شامگاه بتان چنین می‌گوید: «و بدین سان باز دوباره به همان

تحلیل و تئرمبانی معرفت‌شناختی فوتوریسم ۱۸۳

جایی رسیده‌ام که زمانی از آن آغاز کرده بودم، زایش تراژدی. نخستین بار ارزش‌گذاری همه ارزش‌ها به دست من بود: بدین سان باز خود را در خاکی می‌کارم که خواست من و توانایی ما از آن بروید- من آخرین شاگرد دیونوسوس فیلسوف، من، آموزگار بازگشت جاودانه» (ibid,5).

روایت اولیه این پاسخ ریشه در اندیشه شوپنهاور و زیربنای متافیزیکی او به نام خواست زندگی دارد. شوپنهاور مفاهیم پیش و پا افتاده‌ای را که ما به وسیله آنها زندگی روزمره خود را شکل می‌دهیم اوهم و افسانه‌های روایی می‌داند (Spinks,21). اگر شوپنهاور کوشیده بود تا با نگرستن از موضع کانتی و بازخوانش کانتی اندیشه بودایی به فلسفه خود برسد، نیچه نیز سعی می‌کند تا با بازخوانش کانتی-شوپنهاوری دین و فرهنگ یونانی، به معنا و تسلائی برای مرگ دست یابد. رویکرد شوپنهاور به رغم بی باوری به دین مسیحی کمابیش در قالب نجات باوری دینی باقی مانده بود و از این رو وی رستگاری نهایی را در زندگی راهبانه قدیس می‌یافت و آرامش حاصل از یکی شدن با چیزی که ورای مرزهای گفتار فلسفی می‌رفت و فقط قدیس یا زاهد با درک شهودگونه اش می‌توانست آن را درک کند. کوشش نیچه در روایت متأخر از این پاسخ همه مصروف آن است که رنگ و بوی متافیزیکی شوپنهاوری را از آن بزداید (آرانی، ۱۳۹۲، ۸۲).

«یکی از اسرار دیونوسوسی تقدیس درد است، درد و رنج مقدس هستند، «رنج‌های زائو» هر دردی را مقدس می‌کند، تمامی شدن‌ها و رویش‌ها و هر آنچه که آینده را بارور می‌کند با درد همراه است. برای آنکه لذت آفرینندگی جاودان در کار باشد برای آنکه خواست زندگی جاودان به خود آری گوید، درد زن به هنگام زایمان نیز می‌باید جاودان در کار باشد... در اینجا ژرف‌ترین غریزه زندگی که رو به سوی آینده دارد، به جاودانگی زندگی و راه به سوی زندگی به سوی زادآوری جاودان چون راهی مقدس» (Nietzsche,1954,5).

هنرمندان فوتوریسم هنر خود را دیونوسوسی می‌پنداشتند از آن جهت که این هنر پاسخی است به زندگی مدرن، مظاهر تکنولوژی در شعر و نقاشی فوتوریستی ستوده می‌شد و آنها این را برآمده از روح زمانه‌ای میدانستند که از آن برآمده‌اند. در اولین مانیفست خود می‌گویند: «ما می‌گوییم که شکوه جهان با زیبایی نوینی غنی شده‌است. زیبایی سرعت یک اتومبیل مسابقه که دودکش‌اش با لوله‌های عظیم همچون مارهای آتشین نفس، آراسته شده-اتومبیلی غرنده که گویی از لابه‌لای گلوله میراند از «پیروزی ساموتراس^۱ زیباتر است» (کهن، ۱۹۰-۱۸۷). از طرفی ساختار آثار هنری به گونه‌ای بودند که در راستای تهیج و تحریک افکار عمومی بر می‌آمدند و مخاطب را برای خیزش، شورش و حتی لذت بردن از خطر ترغیب می‌کردند در جای دیگری از بیانیه خود اینگونه در جهت برانگیزاندن مخاطب بر می‌آیند: «شجاعت، جسارت و عصیان عناصر

اصلی شعر ما خواهند بود» (همانجا). در جای جای هنر فوتوریست‌ها می‌توان تفسیر دیونوسوسی آنها را به وضوح یافت، چه در نقاشیها و چه در شعر و دیگر هنرها.

نقد اخلاق و ارزشها: سنت ستیزی و رویکرد به آینده در فوتوریسم

آنچه لازم است یک اخلاق جدید است. با در نظر گرفتن تبارشناسی اخلاقیات، نیچه امیدوار است نشان دهد چرا ما چنین ارزش‌هایی داریم به این ترتیب، اگر همچنان به نگه داشتن چنین ارزش‌هایی ادامه دهیم دست کم متوجه خواهیم بود که آنها بسیار دست و پاگیر هستند. امید غایی نیچه این بود که توسط ما یا شاید ابرانسان ارزش‌هایی جدید آفریده شود. نیچه می‌گوید که طبع شریف «برای ترحم ساخته نشده است» زیرا به خودی خود دارای توانایی تعیین نهاد خود است (Nietzsche, 1990, 196).

نیچه در مورد اینکه چرا مسیحیت از برده‌های امپراتوری روم آغاز می‌شود، معتقد است که آنها (برده‌ها) دین مسیحیت را راهی برای رهایی از اسارت می‌دیدند. از آنجا که بردگان قدرت کافی برای رهایی از دست اربابان خود نداشتند، با اعتقادات دینی که آنها را از بعد روحانی آزاد می‌نمود، تسلی می‌یافتند. مسیحیت مانند هر چیز دیگری، توصیفی از اراده معطوف به قدرت است. اولین مسیحی‌ها، برده‌های زیر سیطره امپراتوری روم بودند، پس تنها راه رهایی، دفاع از وجود مقام روحانی والاتری از رومی‌ها بود. طبق نظر نیچه، این میل با تغییر ارزش‌های جامعه برآورده شد، برای مثال، ارزش‌هایی نظیر دلسوزی یا ترحم به عنوان ارزش‌های صحیح که از سوی خداوند پادشاه در پی دارند، مورد توجه قرار گرفته، در حالی که ارزش‌هایی نظیر دوست داشتن خویش به صورت گناه تلقی می‌شد.

نیچه می‌گوید که ترحم سلاحی است که ضعیف علیه قوی به کار می‌برد. نیچه دیدگاه شوپنهاور و واگنر را در مورد ترحم که معتقد بودند هنگام ترحم کردن، حالتی را تجربه می‌کنید که گویا خود رنج کشیده اید، را نقد می‌کند. در بطن اراده شوپنهاور، همه ما موجودات یکسانی هستیم. با این حال، نیچه معتقد بود امکان ندارد که درد و رنج دیگری را حس کنید و بنابراین «ترحم واقعی» را نیز نمی‌توان احساس کرد. درخواست ترحم، درخواست از دیگران برای درد کشیدن به همراه شماست. نیچه تلاش برخی افراد برای برانگیختن حس ترحم در دیگران را به خاطر این است که آنها می‌خواهند بدین ترتیب به دیگران صدمه بزنند و نشان دهند که دست کم از این قدرت برخوردارند. نیچه می‌خواهد یک عصر تازه اشراف سالار را احیا کند (Spinks, 2003, 21).

موضوعی که اینچنین برای حیات ماورا، از هستی زمینی بیزار شده و برای روح تن را خوار شمرده است، چیزی جز اخلاق نیست؛ چرا که دو گانه انگاری یا دوالیسم، بیش از هر چیز اخلاقی است. هنگامی که انسان دو واژه «خیر» و «شر» را ساخت ناگزیر قائل به دو قلمرو شد: قلمرو حکومت خدا و قلمرو حکومت شیطان. پس

تحلیل و تئرمبانی معرفت‌شناختی فوتوریسم ۱۸۵

برای رسیدن به خیر و نزدیک شدن به قلمرو خدایی، ناگزیر باید هر چیزی با محک خدا سنجیده شود و انسان نیز از همین رو است که قدیس به زرتشت می‌گوید: «اکنون خدای را دوست می‌دارم، نه آدمیان را. آدمی در نزد من چیزی است بس ناکامل. عشق به آدمی مرا مرگ آور است» (نیچه، ۱۳۵۲، ۲۰). پس در این معناست که آدمی، هستی، تن او، زمین و کلیت او چیزی حقیر، زیون و آغشته به گناه می‌گردد. «همانا که آدمیان نیک و بدشان را همه خود به خویشان داده‌اند. همانا که آن را نستانده‌اند آن را نیافته‌اند و چون ندایی آسمانی بر ایشان فرود نیامده است. ارزش‌ها را نخست در چیزها نهاد تا خویشان را بپایند. نخست او بود که برای چیزها معنا آفرید» (همان، ۷۰).

در اینک آن انسان

باور من این است که آموزگاران پیشوایان بشریت و از جمله اهل الهیات همه بدون استثنا تباه شده بودند بنابراین همه ارزش‌ها و ارزش‌های ضد زندگی مبدل شده‌اند، بنابراین اخلاق به وجود آمده است تعریف اخلاق: سرشت تباه شده گان، با عزم نهایی انتقام گرفتن از زندگی (Nietzsche, 1992, 7).

این امر خود هستی است: «آن کس که حتی یک بار از گذاری که به عرفان منتهی می‌شود گذشته باشد از داغی که بر تمام افکارش نقش می‌گردد گریزی نخواهد داشت.» این جمله نیز که درباره منشا و مبدع صدور چنین عرفانی است در نظریه هستی‌نیچه همان قدر معتبر است: «آنگاه که شک و اشتیاق قرین می‌افند عرفان زاده می‌شود.» بنابراین نیچه مشی فلسفی خود را به طور مختصر و مفید در این قاعده بیان می‌کند: «احساس قدرت جدید: حالت عرفانی همراه با روشن‌ترین و هوشمندانه‌ترین عقلانیتی که در حکم راهی به سوی آن است» (یاسپرس، ۱۳۹۴، ۵۵۱).

فوتوریست‌ها خود را آفریننده ارزش‌های نوین در عصر تکنولوژی می‌دانستند، آنها به تمامی میراث و آداب و حتی فرهنگ و تمدن خود پشت کردند با این برداشت که معانی تازه‌ای از ارزش را بنا می‌کنند. آنها حکم به ویران کردن موزه‌ها دادند چرا موزه‌ها را قبرستان آثار گذشتگان می‌دانستند.

نسبت مرگ خدای نیچه با طرز تفکر فاشیسم و همین‌طور جنبش فوتوریسم می‌تواند در همین فانی شدن ارزش‌های پیشین و روی آوردن به سوی آینده نهفته باشد. فوتوریست‌ها معتقد بودند که موزه‌ها گورستان‌های آثار هنری گذشتگان اند بنابراین از آینده بویی نبرده‌اند آنها دربردارنده زوال و نیستی هستند بنابراین موزه‌ها باید ویران شوند. «ادبیات تا کنون سکون متفکرانه، خلسه و خواب را ستایش کرده است... ما بر آنیم تا عمل خشونت‌آمیز، بی‌خوابی تب‌آلود، گام‌های بلند دوندۀ سرعت و مشت و سیلی را بستاییم... ما موزه‌ها، کتابخانه‌ها و هر فرهنگستانی را نابود خواهیم کرد و با اخلاق‌گرایی، مؤنث‌گرایی و هرگونه بزدلی

فرصت طلبانه به مبارزه خواهیم پرداخت. اصول زیبایی‌شناسی و تاریخ هنر باید دگرگون شود نوعی دیگر از ارزش‌های زیبا‌شناسی و هنری باید آفریده شود و به گونه‌ای آری گو به دنیای مدرن و صنعتی باشند (Marinetti, 1909, 51).

اراده معطوف به قدرت: اقتدارطلبی سیاسی و حرکت در فوتوریسم

مفهوم «خواست قدرت» در فلسفه نیچه، مفهومی مهم و اساسی است. او خواست قدرت را در تمام انواع رفتارها و سنجش‌های بشری تشخیص می‌دهد و آن را محرک اصلی انسان می‌داند و معتقد است که در تمام موجودات زنده این خواست را می‌توان یافت: «تنها آنجا که زندگی باشد خواست نیز هست، اما نه خواست زندگی، بل خواست قدرت.» چیزی که بزرگترین آزادی‌ها و دلاوری‌ها را به انسان می‌بخشد (Nietzsche, 1968, 787). نظریه روان‌شناختی خواست قدرت نیچه به مفهوم «والایی» کلمه‌ای که نیچه آن را به کار می‌برد بستگی دارد، چرا که او قدرت بیشتر را در تسلط بر نفس، در هنر و در فلسفه می‌داند تا در استضعاف دیگران، و اینها خصلت‌های انسانی است که از خواست قدرت مثبت برخوردار است. تصور نیچه از کینه‌توزی، جنبه دیگری از روان‌شناسی خواست قدرت است. اخلاق بردگی با کینه‌توزی از آنهایی که آسیب خورده است، می‌خواهد که با انتقامی خیالی جبران کند، اما انسان والاتبار «با یک تکان بسیاری از خوره‌هایی را که جان دیگران را می‌خورند، از خود دور می‌کند» (Nietzsche, 106)؛ او از کینه‌توزی آزاد است و می‌تواند به دشمنانش احترام بگذارد و حتی آنها را دوست داشته باشد.

نیچه کم و بیش چنین استدلال می‌کند که تنها چیزی که همه انسان‌ها می‌خواهند، قدرت است و هر چیز دیگری که خواسته شود به خاطر خود قدرت است که خواسته می‌شود. اگر چیزی بیش از چیز دیگری خواسته شود، حتماً قدرت بیشتری را از خود نشان داده است: «این جهان خواست قدرت است و دیگر هیچ! و شما نیز خود خواست قدرت‌تاید و دیگر هیچ» (Nietzsche, 1067). به نظر می‌رسد منظور نیچه از اینکه جهان و هر چه که در آن است را، خواست قدرت می‌داند و بس، این نیست که هر چیزی خواهان قدرت است، بلکه به این معنا است که هر چیز دارای توان و قدرتی است که خواستی دارد و این خواست یا نفی‌کننده است یا تصدیق‌کننده. شاید نیچه در این اصل خود نیز از شوپنهاور و کتاب او جهان همچون اراده و تصور، متأثر شده باشد، اما اراده شوپنهاوری در برابر خواست قدرت نیچه، اراده‌ای کور و ضعیف می‌نماید. در هر حال، منظور نیچه از خواست قدرت، برابرنهادی برای تحقیر و سرسپردگی است و «تلاشی به خاطر باز ارزش‌گذاری همه ارزش‌ها» (Ibid, 4).

نیچه هیچ ارجاعی به اراده به قدرت در آخرین کار برجسته خود، اینک انسان، نمی‌دهد. این نکته‌ای حائز اهمیت است زیرا نیچه در این اثر، در مورد کلیه آثار قبلی خود اظهار نظر کرده است. اشاره نکردن به اراده به قدرت به این معناست که در نظر او اهمیت سابق را نداشته است. علاوه بر این، در سال ۱۸۸۶، نیچه مقدمه‌های

تحلیل و تمهیدمبانی معرفت‌شناختی فوتموسم ۱۸۷

جدیدی برای زایش تراژدی، انسانی زیادی انسانی، سپیده‌دمان و حکمت شادان نوشت که در آنها به درونمایه‌های اصلی فلسفه خود اشاره می‌کند و در اینجا نیز اشاره‌ای به اراده به قدرت وجود ندارد (جکسن، ۱۳۹۰، ۱۲۸). شاید گفتن اینکه نیچه هیچ اهمیت و جایگاهی برای اراده معطوف به قدرت قائل نبود گرافه‌گویی باشد. عبارت «اراده معطوف به قدرت» و «قدرت» به وضوح در بسیاری از آثار صریحاً آمده و گاه تلویحاً به آنها اشاره شده است (همان، ۱۳۰).

نیچه همواره ابرانسان‌های خود را به صورت هنرمندانی آفریننده، نگارگر، موسیقی‌دان می‌دید و اهمیت آفرینش جهانی ارزشمند برای شخص را یک عمل فلسفی و هنری می‌دانست. بهبود و پیش‌برد خود وابسته به غلبه بر خویش است. در حالی که احتمالاً می‌توان در دنیایی با کمبود معنا زیست، نیچه این سؤال را مطرح می‌کند که آیا چنین زندگی ارزش زیستن دارد؟ محافظت از خود یک چیز است، و پیشرفت کردن مسأله‌ای دیگر. در حقیقت، حفاظت از خود به تنهایی، لاجرم منجر به فروپاشی و تخریب می‌گردد، در حالی که پیشرفت، بقای ما را به عنوان انسان‌های بهتر تضمین می‌نماید.

از مهمترین تحلیل‌گران نیچه که فلسفه او را بر اساس تفکر متافیزیکی خواست قدرت خوانش می‌کنند هایدگر است؛ هایدگر بحث در مورد نیچه را از اراده معطوف به قدرت شروع می‌کند و این مفهوم را در ارتباط با هنر بررسی می‌کند. بخش‌های بسیاری از کتاب نیچه هایدگر به تشریح و تفسیر اراده معطوف به قدرت و هنر اختصاص دارد. از موضوعات دیگری که هایدگر شرح و تفسیر می‌کند و آن را در ارتباط موثر با اراده معطوف به قدرت می‌داند بازگشت جاودانه همان است، تفکری که به سمت آری‌گویی و فرونی خواهی میل می‌کند. رویکرد به نظریه نیهیلیسم از این منظر می‌تواند «نشانه‌ای از افت و پسرفت قدرت روح باشد: نیهیلیسم منفعل؛ و هم می‌تواند نشانه‌ای از قدرت فرونی یافته‌ی روح باشد: نیهیلیسم فعال (نیچه، ۱۳۸۶، ۳۸).

نیچه، در ۲۸ سالگی در مقام استاد دانشگاه در بازل، می‌نویسد: دوره‌های مخاطره‌عظیمی وجود دارد که در آنها فیلسوفان ظهور می‌کنند آنگاه که آهنگ گردش چرخ دم به دم تندتر می‌شود - زمانی که هنر و فیلسوفان پا در جای پای اسطوره‌میرنده می‌گذارند. اما آنها از زمانه خویش بس پیش افتاده‌اند، پس نظر معاصران تنها به تدریج به آنها معطوف می‌شود. مردمانی که به خطرات آن آگاه می‌شوند زاینده‌ی نبوغ‌اند. (Heidegger, 1991, 3).

۱- کتاب نیچه هایدگر ترجمه ایرج قانونی مطالعه شده و قسمت‌هایی که ارجاع داده شده نگارنده با متن انگلیسی ترجمه کرل تطبیق داده است.

هایدگر کلید فهم اراده معطوف به قدرت را در وحدت با مفاهیم بازگشت جاودان همان و اصل ارزشگذاری نوین می‌داند. اراده معطوف به قدرت چیست و چگونه است؟ پاسخ: بازگشت جاودان همان. آیا این تصادفی است که این آموزه پیوسته در سرتاسر همه طرح‌های مربوط به اثر اصلی فلسفی در پاره نوشته‌هایی مهم باز می‌گردد؟ وقتی نیچه در طرحی با عنوان ساده «بازگشت جاودان» بخش اول را تحت عنوان «سنگین‌بارترین اندیشه» می‌آورد این کار چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ بی‌شک، پرسش از وجود سنگین‌بارترین اندیشه فلسفه است، چه در آن واحد درونی‌ترین و بیرونی‌ترین اندیشه آن است، اندیشه‌ای که با آن فلسفه بر پا می‌ایستد و فرومی‌افتد (Ibid).

ما شنیدیم که ویژگی اصلی موجودات اراده معطوف به قدرت، اراده کردن، و نیز شدن است. با اینکه نیچه بر این قول نیست، وقتی او را در کنار هراکلیتوس قرار می‌دهیم در حق او چنین گمان داریم. اما برعکس نیچه در قطعه‌ای این اظهار نظر را که به منزله پیش‌فراگیر به صراحت قابل تشخیص است می‌کند که «گزین گویه: خصلت هستی را بر شدن نقش کردن - این است والا ترین اراده‌ی معطوف به قدرت.» نیچه با آموزه بازگشت جاودان به شیوه خود به تفکری دست می‌زند که پوشیده شده است اما به عنوان محرک واقعی بر کل فلسفه غرب مسلط است. نیچه چنان به آن تفکر می‌پردازد که به کمک متافیزیک خود به سرآغاز فلسفه غرب باز می‌گردد - به زبان دقیق‌تر به آن سرآغازی باز می‌گردد که فلسفه غرب در طول تاریخ خود همانگونه به درک آن خو کرده است، چنان‌که خود کردگی‌ای که نیچه نیز، به رغم درک اولیه‌اش از فلسفه پیشاسقراطی، در آن سهم است (Heidegger, 1991, 19).

اراده معطوف به قدرت به لحاظ سیاسی برای فوتوریست‌ها تقویت دولت و اعطای قدرت به یک فرد مقتدر در زمان سیاسی آنها و در نهایت تقویت فاشیسم تعبیر شد. فاشیسم با خصومت ورزی نسبت به ایده‌ی برابری انسان‌ها یکی از مبانی‌اش را بر اندیشه‌ی ابر انسان^۱ یعنی فرد انسانی بسیار با استعداد یا توانمند پی می‌ریزد. بنا بر باور فاشیسم، افراد بشر با استعدادها و صفات کاملاً متفاوت به دنیا می‌آیند و این حقیقتی است که در مورد آن کسانی که دارای صفت نادر رهبری هستند از راه پیکار بر سایر کسانی که فقط توانایی پیروی کردن را دارند چیره می‌شوند مصداق دارد. فاشیست‌ها بر این باورند که جامعه اساساً از سه نوع مردم تشکیل می‌شود: اول، یک رهبر عالی دارای بینش وسیع که از اقتداری بی‌چون و چرا بهره‌مند است. دوم، یک گروه نخبگان وجود دارد که انحصاراً از مردان بوده و با صفات قهرمانی، بینش و توانایی از خودگذشتگی مشخص می‌شوند. در آلمان نازی این نقش به اس‌اس داده شد. سوم، توده‌های مردم که رهنمود و دستور می‌گیرند و سرنوشت آنان همانا اطاعت محض است (هی وود، ۱۳۸۶، ۳۷۹).

تحلیل و نقد مبانی معرفت‌شناختی فوتوریسم ۱۸۹

جنبش‌های جدیدی که در هنر و ادبیات قرن بیستم شکل گرفتند موضوع مدرنیته را نه به مثابه آزادی بالفعل بلکه به مثابه نوعی دلسردی معنوی مطرح می‌کردند و این معنا به تدریج به ویژگی عادی زندگی مدرن بدل شد (پینکارد، ۱۳۹۴، ۵۴۱). فوتوریسم یکی از تجسم‌های عینی این مساله بود. از فاکتورهای مهم هنر فوتوریستی می‌توان خشونت، حرکت و سرعت را بر شمرد که همگی این عوامل را نتیجه و برآیند میل به قدرت می‌دانستند.

استقبال و تشویق سیاستمداران برای استفاده از ادوات نظامی و اکتشافی در اکثر آثار فوتوریست‌ها مشهود است: «تشویق می‌کنیم ناوگانهای زیردریایی مان را برای غلبه بر ناشناخته‌ها، چطور می‌توانیم در قبال زندگی حرارت بخش شهرهای بزرگ بی تفاوت باشیم؟...» (کهن، ۱۳۸۲، ۱۸۹-۱۹۰).

حرکت و سرعت بخش جدایی‌ناپذیر فوتوریسم است، این سرعت همه عرصه‌ها را در بر می‌گیرد و از نظر فوتوریست‌ها نمودیست از اراده معطوف به قدرت، این اصل تصدیق‌کننده و ارزش‌آفرین زندگی حاضر است: ما باید از زندگی معاصر تنفس کنیم، از شبکه‌ی آن، از سرعت ارتباطات که زمین را در بر گرفته است... حمایت می‌کنیم و افتخار می‌کنیم به جهان روزمره‌مان، جهانی که ادامه دارد و به طرز با شکوهی به وسیله‌ی علم تغییر می‌کند... (همانجا).

نفس کار فوتوریست‌ها، «همبستگی شاعرانه» ای ایجاد می‌کند که مرتبط با وضعیت نزاع و تجاوزگری دائمی است. به لحاظ تاریخ‌نگاری فوتوریست‌ها همانند مارکسیست‌ها عمل می‌کردند و سعی داشتند وضعیت و موقعیت طبقات اجتماعی را هدف قرار دهند و آن را تبدیل به یک کشمکش چالش‌برانگیز کنند و فوتوریست‌ها بازنمایی خود را تبدیل به یک «مبارزه» کردند. آنها چنین استدلال کردند که مبارزه آنها به بهبود وضعیت طبقه منجر خواهد شد. زیبایی‌شناسی سیاسی در این سرفصل‌ها خلاصه می‌شود: جنگ، خشونت و سیاست‌های فاشیستی (Bowler, 1991, 788). و برای اینکه به این عوامل رنگ و لعاب زیبا بزنند، هنر را بهترین عرصه می‌بینند چنانکه والتر بنیامین معتقد است: «زیباشناسی سیاسی برای تقویت وضعیت خودش با عینک توجیه و جلب رضایت به هنر معطوف می‌شود» (Benjamin, 1968, 241-242). و از نظر او: «زیباشناسی سیاسی تنها یک نتیجه در بر دارد: جنگ» (Ibid).

تحلیل و نقد

سبک کوبیسم^۱ در خارج از خاک فرانسه، در ایتالیا، با بیشترین و گرمترین استقبال روبه‌رو شد. مارینتی که تحت تأثیر هنر جدید «خشونت، نیرو و شجاعت» را که با نفرتی افراطی از هرگونه هنر سنتی و تقاضای سازش-ناپذیرانه‌ی مدرنیسم توأم بود اعلام کرد. نقاشان فوتوریست می‌کوشیدند حرکت و زمان را در سطح القا

کنند (گاردنر، ۱۳۸۴، ۶۲۵). در پیکر تراشی هم شکل‌های بدیع و تداوم در فضا مورد توجه بود. اما بی دلیل نبود که فوتوریسم در ایتالیا پدیدار شد. بعد از قرون پر رونق هنر رنسانس و باروک، ایتالیا در عرصه هنر رشد چشمگیری نداشت. روشنفکران جوان ایتالیایی به زودی از عقب‌ماندگی فرهنگی‌شان آگاهی یافتند و دولت، کلیسا، بورژوازی^۱ و بویژه آکادمی و موزه‌ها و سرسپردگی آنها به سنت‌های منسوخ را عوامل این عقب‌ماندگی دانستند. هنرمندان به نحو بی‌سابقه‌ای ستیزه‌جو شدند. جبران انزوای فرهنگی ایتالیا یک رسالت ملی شد. گرایشهای انقلابی در همه جا زیر لوای مدرنیسم بسیج شدند. مردم به آثار نیچه روی آوردند. (بکولا، ۱۳۸۷، ۲۷۸-۲۸۹).

آینده‌گرایی مارینتی نمونه بارزی از جنبش‌های هنری و اجتماعی است که در فاصله بین دو جنگ جهانی سر بر کشیدند. مارینتی، آرمان‌گرا، نوگرا و پر شور خواهان هنری است که بتواند جهان را با باز شناسی امکانات نوین جامعه صنعتی توده‌ای از نو بسازد. این نه دیدگاهی صرفاً هنری است و نه با الزامات آن آغاز می‌شود. مارینتی خواستار درگیر شدن ایتالیا در جنگ جهانی اول بود و بعداً به یکی از حامیان پر شور بنیتو موسولینی تبدیل شد و استدلال می‌کرد که فاشیسم بیانی از فوتوریسم (آینده‌گرایی) است. مارینتی هم نظیر موسولینی، جنگ را تشدید و تقویت قهرمانانه‌ی زندگی می‌دانست.

آنها در برانگیختن احساسات مخاطبان خود تا آنجا پیش رفتند که در نمایش‌های عمومی خود از مخاطبان دعوت می‌کردند تا در اجرای پروصداایشان با فریاد کشیدن مشارکت کنند. هنرمندان فوتوریست با پرخاشگری و شورش، خود را منادیان عصر سرعت و ماشین معرفی می‌کردند. لحن تسخرزن فیلسوفان فوتوریست به سبک نگاه و تحلیل نیچه از وقایع جهان و به شیوه ارزش‌گذاری‌های او بسیار نزدیک است. نیچه نیز همچون برگسون، جهان را برآیند و دربرگیرنده کنش‌ها و واکنش‌هایی می‌داند که مدام در حال حرکت و تأثیرگذاری بر یکدیگرند. در این طرز نگرش، نیچه حتی کار را به جایی می‌رساند که انسان و هر گونه موجود زنده را نیز نه یک کل که مجموعه‌ای از رانه‌های فیزیکی و شیمیایی می‌خواند که هر لحظه در حرکت و در تلاش برای غلبه بر یکدیگرند.

از همین منظر است که نیچه در کل، تلاش برای کسب قدرت و به کار بستن آن را تقبیح نمی‌کند، چه بسا او حتی ستایشگر اراده معطوف به قدرت می‌شود و کسانی که این حس را در خود شناخته و آن را می‌پذیرند، به سبب روراستی و اجتناب از دورویی می‌ستاید. همچنین باید در نظر داشت این معناست که ستایش نیچه از

۱- Bourgeoisie این اصلاح در جامعه‌شناسی و تاریخ به دسته‌ای از جامعه اطلاق می‌شود که مرفه، سرمایه‌دار و مرتبه خود را

از راه آموزش و قدرت به دست می‌آورند.

تحلیل و نقد مبانی معرفت‌شناختی فوتوریسم ۱۹۱

جنگ، توصیف آن همچون کار مردان و اشراف زادگان و پذیرفتن ضمنی آن در بخش‌های مختلف فلسفه‌اش قابل فهم می‌شود و انتقاد نیچه از اخلاق مسیحی روشن می‌شود که مستلزم ارج‌گذاری به ضعیفان و خوارشماری قدرت و نیروورزی است به باور نیچه این دسته از فیلسوفان، هنرمندان و متفکران که بنمایه‌های اخلاق مسیحی را در کار خود گسترش داده‌اند، سرچشمه آن چیزی هستند که به گفته او به انحطاط آن روز اروپا ختم شده‌است. به اعتقاد نیچه، ضعف و زبونی نهفته در این نحو نگرش به دنیا را باید با نگرشی جایگزین کرد که قدرت و توان نوین انسانی را در مرکز خود دارد. باید از گذشته منحط بشری گسیخت و با نظر داشت به گونه‌ای «ابرانسان» که روزی پدید خواهد آمد، برای آینده کوشید. بدین ترتیب، هرچند نیچه از برخی وجوه تمدن نوین انتقاد می‌کرد، اما سرزنش او متوجه همان بخش‌هایی بود که فرهنگ و زمانه آن روز اروپا نیز در کار طرد و کنار‌گذاری آنها بود؛ فرآیندی که با آن، قدرت و توان بشر برای پیشرفت و شکل‌دهی به آینده ستایش می‌شد، اخلاق مسیحی حمایتگر ضعیفان کنار گذاشته می‌شد، گذشته اسطوره‌ای طرد می‌شد و آینده درخشان و دیگرگون جای آن را می‌گرفت. هنگامی که زمینه شکل‌گیری این گونه نگرش‌های فلسفی و در کنار آنها نحوه نگرش جنبش‌های هنری مانند جنبش فوتوریسم را بررسی می‌کنیم، این جریان‌ها را با رونق و شکفتگی صنعتی دهه‌های نخست قرن بیستم همزمان می‌یابیم که به مدد رشد صنعتی فوق‌العاده در کشورهای اروپایی اروپایی تحولی بنیادین را در این کشورها رقم زده بود. در این دوران رشد فعالیت صنعتی کشورهای اروپایی زندگی شهری را رونق داده و موجب شده بود تا شکل سنتی جوامع انسانی از الگوهای کشاورزی به الگوهای شهری صنعتی تغییر یابد، انبوه ماشین‌ها، دستگاه‌ها، کارخانه‌ها، ریل‌ها، کوره‌های ذوب فلزات و غیره الگوهای زیستی را به وجود آورده بودند که منظره بصری، شیوه‌های تعامل اجتماعی، بافت، اخلاق و نگرش ویژه خود را به همراه آورده بود. بدین ترتیب، در کنار شیوه‌های سنتی زندگی، راهی نو برابر هنرمندان و متفکران گشوده شده بود که بسیاری گمان می‌بردند به سرعت الگوی زیستی روستایی-کشاورزی را نابود کرده و به جای آن خواهد نشست؛ آینده‌ای که با دلهره آور بودن سرانجامش، پرداختن به آن لذت بخش و بیانگر نحوی جدید از زندگی بود.

علاوه بر این، باید به این نکته اشاره کرد که مجموعه این امکانات، نه تنها به هنرمندان و متفکران توانی قابل توجه بخشیده بود که خود و نسل‌های نزدیک به خود را نسبت به گذشتگان برتر بشمارند که به دولت‌ها نیز امکان داده بود تا خود را قدرتمند کنند. ارزش افزوده حاصل از فعالیت‌های صنعتی و اقتصادی جدید، کشورهای اروپایی را زمینه‌ساز شکل‌گیری حکومت‌هایی بر بنیاد ایدئولوژی‌های راستگرا مانند فاشیسم و نازیسم کرده بود که در چرخ‌های بی‌پایان از رشد اقتصادی نیازمند منابع طبیعی بیشتر و بازار مصرف بیشتر بودند.

نتایج مقاله

پایه‌های معرفت‌شناختی فوتوریسم بیش از هر فیلسوف دیگری از نیچه متأثر بود، در جای جای آثار هنری، بیانیه‌های سیاسی، این مبانی قابل تشخیص هستند و حتی بسیاری از بنیان‌گذاران و هنرمندان پیشرو این جنبش سیاسی-هنری به صراحت از دنباله‌روی نیچه سخن گفته‌اند. گفتمان دیونوسوسی به ترتیبی که گذشت در هنر فوتوریسم و حتی سیاست فوتوریسم و فاشیسم اثرگذار بود از طرفی نیچه دگرگون‌کننده ارزش‌ها و سنتهای پیشین بود و خود را فیلسوف آینده می‌دانست، کتاب فراسوی نیک و بد نام دیگری دارد: «پیش درآمدی به فلسفه آینده»، نیچه منظرگرایی یا پرسپکتیویسم را با نگاه به آینده مطرح کرد. فوتوریسم خود را میراث‌دار آینده‌گرایی نیچه می‌داند و به دنبال تفسیر این دیدگاه از نگاه خود برآمد.

اراده معطوف به قدرت مهمترین تفکر نیچه است از باب معرفت‌شناختی چرا که به دفعات در تاریخ مورد تفاسیر معرفت‌شناسانه قرار گرفته است، یکی از مهمترین این برداشتها در زمینه سیاست و هنر در جنبش فوتوریسم روی داد؛ ستایش نیچه از جنگ، توصیف آن همچون کار مردان و اشراف زادگان و پذیرفتن ضمنی آن در بخش‌های مختلف فلسفه اش قابل فهم می‌شود و انتقاد نیچه از اخلاق مسیحی روشن می‌شود که مستلزم ارج گذاری به ضعیفان و خوارشماری قدرت و نیروورزی است. باید از گذشته منحن بشری گسیخت و به گونه ای «ابرانسان» نظر داشت که روزی پدید خواهد آمد، برای آینده کوشید. بدین ترتیب، هرچند نیچه از برخی وجوه تمدن نوین انتقاد می‌کرد، اما سرزنش او متوجه همان بخش‌هایی بود که فرهنگ و زمانه آن روز اروپا نیز در کار طرد و کنار گذاری آنها بود؛ فرآیندی که با آن، قدرت و توان بشر برای پیشرفت و شکل دهی به آینده ستایش می‌شد، اخلاق مسیحی حمایتگر ضعیفان کنار گذاشته می‌شد، گذشته اسطوره ای طرد می‌شد و آینده درخشان و دیگرگون جای آن را می‌گرفت. هنگامی که زمینه شکل‌گیری این گونه نگرش‌های فلسفی و در کنار آنها نحوه نگرش‌های هنری مانند جنبش فوتوریسم را بررسی می‌کنیم، این جریان‌ها را با تحولات صنعتی دهه‌های نخست قرن بیستم همزمان می‌یابیم. در این دوران رشد فعالیت صنعتی کشورهای اروپایی زندگی شهری را رونق داده و موجب شده بود تا شکل سنتی جوامع انسانی از الگوهای کشاورزی به الگوهای شهری صنعتی تغییر یابد، که جلوه ظاهری، تعاملات اجتماعی، مناسبات، عرف‌ها و اصول خاص خود را تعریف کرده بود. بدین ترتیب، در کنار شیوه‌های سنتی زندگی، راهی نو برابر هنرمندان و متفکران گشوده شده بود که بسیاری گمان می‌بردند به سرعت الگوی زیستی روستایی-کشاورزی را نابود کرده و به جای آن خواهد نشست؛ آینده ای که با دلهره آور بودن سرانجامش، پرداختن به آن لذت بخش و بیانگر نحوی جدید از زندگی بود. فوتوریسم نمونه ای بود از این تعبیر و نتایج آن در جنگ جهانی دوم سر برآورد، بسیاری از هنرمندان فوتوریست داوطلبانه در جنگ شرکت کردند و کشته شدند، فجایع و اتفاقات

تحليل و نقد مباني معرفت شناختي فوتوريسم ۱۹۳

مهلك جنگ جهاني بر كسي پوشيده نيست، ايتاليا با تفكر فوتوريسم و فاشيسم يكي از مهمترين ارکان جنگ در کنار نازيسم بود.

۱۹۴ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۱۸، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

کتابشناسی

- آرانی، حمیدرضا محبوبی. (۱۳۹۲). *نیچه و رویکرد دیونوسوسی به زندگی و مرگ، حکمت و فلسفه، سال نهم، پاییز* شماره ۳ صفحه ۶۱-۸۲
- ابراهیم، محسن. (۱۳۷۶). *ادبیات و نویسندگان ایتالیا، تهران: فکر روز.*
- استرن، ج. پ. (۱۳۷۳). *نیچه، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: طرح نو.*
- بوکولا، ساندر. (۱۳۸۷). *هنر مدرنیسم، ترجمه رویین پاکباز، احمدرضا تقاء، هلیا دارابی، فرخ فولادوند، کامبیز موسوی، فیروزه مهاجر. تهران: فرهنگ معاصر.*
- بیزر، فردریک. (۱۳۹۱). *هگل، ترجمه سید مسعود حسینی، تهران: ققنوس.*
- پاسمور، کوین. (۱۳۸۸). *فاشیسم، ترجمه علی معظمی جهرمی، تهران: ماهی.*
- پینکارد، تری. (۱۳۹۴). *فلسفه آلمانی، ترجمه ندا قطروبی، تهران: ققنوس.*
- جکسن، روی. (۱۳۹۰). *خودآموز نیچه، ترجمه شاهین صولتی، تهران: جاودان خرد.*
- کاپلستون، فردریک چارلز. (۱۳۸۸). *تاریخ فلسفه، جلد ۹، ترجمه عبدالحسین آذرنگ و سید محمود یوسف ثانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.*
- کهن، لارنس. (۱۳۸۱). *از مدرنیسم تا پست مدرنیسم، ویراستار فارسی، عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.*
- گاردنر، هلن. (۱۳۶۵). *هنر در گذر زمان، ترجمه محمد تقی فرامرزی، تهران: آگاه.*
- مارکوزه، هربرت. (۱۳۹۲). *خرد و انقلاب، تهران: ثالث.*
- نقیب‌زاده، میر عبدالحسین. (۱۳۸۷). *نگاهی به نگرش‌های فلسفی سده بیستم، تهران: طهوری*
- نیچه، فریدریش ویلهلم. (۱۳۵۲). *چنین گفت زرتشت، ترجمه داریوش آشوری، تهران: آگه.*
- هی وود، اندرو. (۱۳۸۶). *درآمدی بر ایدئولوژیهای سیاسی: از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: وزارت امور خارجه.*
- یاسپرس، کارل. (۱۳۹۴). *نیچه، درآمدی به فهم فلسفه ورزی او، ترجمه سیاوش جمادی، تهران: ققنوس.*

Benjamin, Walter. (1968). *The Work of Art in the Age of Mechanical Reproduction*. In *Illuminations: Essays and Reflections* edited by Hannah Arendt. New York: Schocken Books, pp. 217-252.

Bowler, Anne. (1991). *Politics as Art: Italian Futurism and Fascism. Theory and Society* 20:6: pp. 763-794.

Heidegger, Martin. (1991). *Nietzsche*. Volume 1: *The Will to Power as Art*. Translated by David Farrell Krell. San Francisco: Harper.

Nietzsche, F.w. 1885. (1969). *Thus Spoke Zarathustra*. trans. R.J. Hollingdale, Harmondsworth: Penguin

Nietzsche, F.w. 1872. (1993). *The Birth of Tragedy*. trans. Shaun Whiteside, Harmondsworth: Penguin

تحليل و نقد مباني معرفت شناختي فوتوريسم ۱۹۵

Nietzsche, F.w. 1886.(1990).*Beyond Good and Evil: Prelude to a Philosophy of the Future*. trans. R.J. Hollingdale, Harmondsworth: Penguin

Nietzsche, F.w. 1900.(1968).*The Will to Power*. trans. Walter Kaufmann and R.J. Hollingdale, New York: Vintage

Nietzsche, F.w.(1954).*Twilight of Idols*. Translated by ,Walter Kaufman, Newyork:Viking press,

Spinks, Lee.(2003). *FREIEDRICH NIETZSCHE*, New York: Routledge.

<<http://www.manifesto of futurist painters.htm>